

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظر مرحوم علامه طباطبائی در مورد عصمت

بیان نمودیم مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) در تفسیر المیزان آیاتی را به عنوان آیات دالّیه بر عصمت ذکر کردند؛ و آنچه از مجموع استدلالات ایشان استفاده می شود این است که عصمت در مقام تلقّی وحی و عصمت در مقام تبلیغ و عصمت از معصیت را دنبال فرموده است؛ یعنی محور مدّعی ایشان در اثبات عصمت همین سه مرحله است:

یکی در تلقّی وحی، آنچه که پیامبر از خدای تبارک و تعالی اخذ می کند، درست اخذ می کند؛ و دوم در مقام تبلیغ، آنچه که بیان می فرماید درست بیان می کند؛ مطابق همان است که خداوند به او فرموده؛ و سوم عصمت از معصیت است.

در بعضی از عبارات تصریح دارند و می فرمایند: «أما الخطأ في غير باب المعصية و تلقّي الوحي و التبليغ كالخطأ في الأمور الخارجيّة» خطای در غیر این سه مورد مثل خطای در امور خارجیه. بعد می فرمایند نظیر اغلاط و اشتباهاتی است که انسان در حواس دارد؛ چیزی را ببیند، فکر کند که حسن است، بعد معلوم شود که حسین است؛ «نظير الأغلاط الواقعة للانسان في الحواس و إدراكاتها أو الاعتباريات من العلوم» امور اعتباری و علمی که عنوان اعتباری را دارد و علوم حقیقی نیست. و بعد فرمودند «ونظير الخطأ في تشخيص الأمور التكوينية من حيث الصلاح و الفساد و النفع و الضرر» اگر انسان تشخیص بدهد که چیزی مفید یا مضر است، یا پیامبر تشخیص دهد جنگی نافع است، بعد معلوم بشود که این جنگ مضر بوده، یا مثلاً کسی را بفرستند برای زکات به عنوان اینکه آدم صالحی است و بعد معلوم شود که صالح نبوده، اینگونه امور، یعنی خطای در امور خارجیه و اغلاطی که برای حواس واقع می شود، اغلاطی که در امور تکوینیّه واقع می شود، اغلاطی که در علوم اعتباریه واقع می شود، فالكلام فيها خارجٌ عن هذا المبحث، بحث در اینها، از بحث عصمت خارج است.

در بحث عصمت، آنچه که به آن نیاز داریم، این است که اثبات کنیم پیامبر صلوات الله علیه و بقیه ی انبیاء در این سه مرحله فقط معصوم اند؛ خطا نمی کند در تلقی وحی، خطا نمی کند در تبلیغ، معصیت هم نمی کند. اما اگر در امور خارجیه، در ادراکات، حواس، اشتباهی واقع شود، ارتباطی به باب عصمت ندارد؛ و ظاهراً هم این است که در جاهای دیگر المیزان که من مراجعه کردم، ایشان در صدد بر نیامده که عصمت مطلقه را اثبات کند.

آنچه که مدعی امامیه است (یعنی اکثر قریب به اتفاقشان) این است که می گوئیم پیامبر (صلوات الله علیه) قبل و بعد از نبوت، معصیت نمی کرده، خطا نمی کرده است حتی در امور عادی؛ و مطلبی که وجود دارد، این است که اگر در امور عادی مسئله ی خطا و اشتباه را ممکن بدانیم، پس اصل خطا و اشتباه در امور مربوط به وحی و رسالت هم ممکن خواهد بود. و بنابراین، باید بگوئیم اصلاً خدای تبارک و تعالی قوه ای به پیامبران از ابتدا عنایت فرموده که به برکت آن قوه، اختیاراً از خطا و عصیان و گناه برای همیشه مصون هستند.

مناقشه در دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی

نکته‌ی مهم این است که از يك طرف، مرحوم علامه در ذیل آیه‌ی 213 سوره‌ی بقره این مسأله را می‌فرماید، و عصمت را می‌پرند روی تلقی وحی، تبلیغ و عصمت از گناه، و از طرف دیگر، گاه در بعضی از مواردی که احتمال خطا و سهو وجود دارد، در مقام توجیهش برمی‌آید؛

فرض کنید که اگر پیامبر صلوات الله علیه در نماز شخصی خود سهوی - بر حسب ظاهر بعضی از روایات - انجام داده، چه لزومی دارد که آن را توجیه کنیم؟ اگر بگوئیم عصمتی را که ما قائل‌ایم فقط در همین دایره است، در دایره‌ی تبلیغ و تلقی و معصیت است، حال، اگر نماز چهار رکعتی را دو رکعت خواند، چه نیازی به توجیه کردن است؟ در حالی که علما به شدت درصدد توجیه یا ردّ این روایات برآمدند؛ و برخی هم تصریح کردند و اثبات کردند که این روایت، روایت مجعول است! بیان دیگر این است که آیا عصمت، یعنی عدم وقوع خطا، عدم وقوع گناه؟ اگر آدمی هم که در بیابان زندگی می‌کند، نه زمینه‌ای برای خطا در او وجود دارد و نه زمینه‌ای برای گناه، آیا او را هم بگوئیم معصوم است؛ یا اینکه نه، عصمت يك قوه‌ای است الهیه در نفس انسان که مانع از خطا و معصیت است؟ آن وقت ایشان عمدتاً این قوه را آوردند روی مسئله‌ی خطای در تلقی وحی، خطای در تبلیغ و معصیت.

بررسی مسأله عصمت در آیه 213 سوره بقره از دیدگاه مرحوم علامه

آیه 213 سوره بقره می‌فرماید: (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً ۖ وَحِدَةً ۚ فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ۚ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ۚ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۚ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

مرحوم علامه بعد از عنوان این آیه می‌فرمایند: از این آیه هفت مطلب استفاده می‌شود؛ و در مطلب هفتم فرمودند: از آیه استفاده می‌شود «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ عَنِ الْخَطَا» انبیاء معصوم از خطا هستند و بعد عصمت را سه قسمت کردند: عصمت از خطا در تلقی وحی، عصمت از خطا در تبلیغ و عصمت از معصیت. نسبت به معصیت هم می‌فرمایند: معصیت آن است که با عبودیت منافات دارد؛ هتک حرمت عبودیت است و مخالفت با مولاست؛

حال، کدام قسمت آیه دلالت بر عصمت دارد؟ می‌گوید: آیه می‌فرماید فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ آیه ظهور دارد بر اینکه بعثی که خداوند انجام داده به عنوان تبشیر و انذار کتاب، برای این بوده که بیاورد برای مردم حق را بیان کنند و بین مردم به حق حکم کنند. و ایشان حق را دو قسم می‌کند: حق در اعتقاد و حق در عمل. مردم را هدایت کنند که چه اعتقادی و چه عملی حق است؛ غایت بعثت انبیاء همین بوده است؛ غایت بعثت انبیاء هدایت در اعتقاد و هدایت در عمل بوده است. این دلیل بر آن است که اینها معصوم‌اند و هر چه که بیان می‌کنند، حق است. وقتی می‌فرماید وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ هرچه که بین مردم حکم می‌کنند و هرچه که بیان می‌کنند، حق است، چه از حیث اعتقاد و چه از حیث عمل. قبلش می‌فرماید العصمة أمرٌ في الانسان المعصوم يصونه عن الوقوع فيما لايجوز من الخطأ و المعصية و تصریح فرموده: مراد، خطای در باب وحی است؛ همین جاست که می‌گوید: وَأَمَّا الْخَطَا فِي غَيْرِ بَابِ الْمَعْصِيَةِ وَتَلْقَى الْوَحْيِ وَالتَّبْلِيغِ كَالْخَطَا فِي الْأُمُورِ الْخَارِجَةِ تا آخر.

پس، ایشان از این آیه استفاده می‌فرمایند که چون خدا، غایت بعثت را تبشیر، انذار و انذار کتاب بالحق قرار داده، نتیجه این می‌شود که انبیاء در اعتقاد و عمل، هدایت اعتقادی و هدایت عملی، عصمت دارند. لازمه‌ی این فرمایش مرحوم علامه این است که این قوه‌ی مانع از خطا و گناه فقط بعد از رسالت باشد؛ بعد از نبوت باشد؛ و اثبات نمی‌کند که قبل از رسالت نیز این قوه را

دارند؛ هیچ اثبات نمی‌کند که اینها قبل از بعثت هم مصون از خطا و گناه بودند. از هنگام بعثت مبشّر و منذر شدند و خداوند کتابی را هم برای اینها فرستاده است؛ از این به بعد، هرچه می‌گویند حق است.

آیه‌ی بعد، آیه 26 تا 28 سوره‌ی جن است: (عَلَّمَ الْغَيْبَ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا) * إِلَّا مَنْ أَرَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا) * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولًا رِسَالَتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۱) می‌فرماید: خدا عالم الغیب است، و هیچ کسی را بر غیبش آگاه نمی‌کند، مگر رسولی که مرتضای خدای تبارک و تعالی قرار بگیرد. بعد می‌فرماید: از پشت سر و از مقابل رسول، رصد و نگهبانی را برای پیامبر قرار می‌دهند؛ خدا نگهبانی را برای رسول از جلو و از عقب قرار می‌دهد. این کنایه است؛ و این نیست که شخصی در جلو و یک شخصی هم در عقب است، مراقب این است که پیامبر خطا و معصیت نکند؛ بلکه یعنی قوه‌ای برای او قرار می‌دهد که این قوه نسبت به اعمالی که از حالا به بعد انجام می‌دهد، مانع از خطا و گناه است؛ و نسبت به آنچه که در قبل هم بوده، همچنین است؛ این قوه، قوه‌ی مانعه است. در استدلال به این آیه می‌فرماید «فیظهرهم ویؤیدهم علی الغیب بمراقب ما بین أیدیهم و ما خلفهم لحفظ الوحي عن الزوال و التغير بتغییر الشیاطین و کلّ مغیر غیرهم»؛ برای اینکه وحی از زوال و تغییر محفوظ بماند. ایشان در اینجا نیز مسئله را می‌آورند روی وحی.

لَيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا^۴ رَسَلَتْ رَبِّهِمْ تا خدا بداند که پیامبران رسالات رب را ابلاغ کردند وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ خدا به آنچه که نزد اینهاست، احاطه دارد وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا^۱ هر چیزی که هست، خداوند عددش را هم احصا فرموده است. ایشان گویا لَيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا^۴ رَسَلَتْ رَبِّهِمْ را قرینه می‌گیرند بر اینکه فَإِنَّهُ^۲ يَسْأَلُكَ مِنْ^۳ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ^۴ رَصَدًا^۵ این قوه عاصمه و قوه‌ی مانعه فقط برای این است که وحی این چنین باشد. می‌فرمایند این آیه شبیه آیه‌ی 64 سوره‌ی مریم است. در آنجا می‌فرماید (وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ^۴ لَهُ^۵ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ^۶ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا^۷) فرمایش مرحوم علامه این است که این آیه هم دلالت دارد وحی از هنگامی که شروع می‌شود، هنگام نزول، هنگام رسیدن به نبی تا تبلیغ به مردم، محفوظ و مصون از هر تغییر است.

می‌فرمایند: هم آیه‌ی سوره‌ی جن و هم آیه‌ی سوره‌ی مریم دلالت بر عصمت در این مراحل دارد. سپس می‌فرمایند: این آیه دیگر بر عصمت در مقام عمل دلالت ندارد؛ و با بیان دیگری هم آن را تکمیل کردند؛ می‌فرمایند: اینطور بگوئیم که **الفعل دالٌّ کالقول عند العقلاء**» فعل هم مانند قول دال است «فالفاعل لفعلٍ يدلُّ بفعله على أنه يراع حسناً جائزاً» کسی که فعلی را انجام می‌دهد، آن فعل را حسن می‌داند «فلو تحققت معصية من النبي و هو يأمر بخلافها لكان ذلك تناقضاً منه» اگر خدایی نکرده معصیتی از پیامبر صادر شود، و از آن طرف پیامبر به امر خدا، بر خلاف معصیت امر می‌کند، این فعل و قول تناقض می‌شود «فإن فعله يناقض قوله و يكون مبلغاً لكلا المتناقضين و ليس تبليغ المتناقضين تبليغاً بالحق» تبلیغ متناقضین دیگر تبلیغ به حق نیست، «لكون كل منهما مبطلاً للآخر». پس ایشان از آیه‌ی سوره جن نیز می‌خواهد عصمت در مراحل تبلیغ و اخذ وحی را استفاده کند؛ و با آن تکمیلی که بیان کردند، در مقام عمل، عصمت از گناه را اثبات کنند.

مناقشه در نظر مرحوم علامه

اما نکته‌ای که من می‌خواهم عرض کنم این است که **فَإِنَّهُ ۖ يَسْأَلُكَ مِنْ ۖ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ ۖ رَّصَدًا ۖ** درست است که غایتش **لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا ۖ رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ** هست، اما آیا نمی‌توانیم بگوئیم دلالت می‌کند بر این که این قسمت آیه کلیت دارد؟ یعنی بگوئیم ما این را دو مرحله کنیم، بگوئیم یک مرحله قبل از نبوت است و یک مرحله بعد از نبوت؛ بعد از نبوت، این آیه اطلاق دارد؛ آیه دلالت دارد که بعد از نبوت، پیامبر به طور کلی رصد دارد و رصد نیز همان قوه‌ی مانعه است؛ قوه‌ای که موجب عصمت می‌شود؛ یعنی هم در وحی و هم در امور عادی، در امور شخصی، در امور تکوینی، در حواس عصمت دارد؛ چه اشکالی دارد که ما از **فَإِنَّهُ ۖ يَسْأَلُكَ مِنْ ۖ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ ۖ رَّصَدًا ۖ** عموم را استفاده کنیم؟ البته اثر مهم و فائده این عصمت در باب وحی است، **لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا ۖ رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ** این اثر مهمش هست؛ اما اثر منحصرش نیست. ما از **فَإِنَّهُ ۖ يَسْأَلُكَ مِنْ ۖ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مِنْ**

خَلْفَهُ ۚ رَصَدًا ۚ این استفاده را کنیم که از بعد از نبوت و رسالت و بعد از بعثت، عمومیت دارد و فقط در دایره‌ی وحی و گناه نیست.

بگوئیم بعد از بعثت، چطور می‌شود که در نمازش سهو کند؟ الآن سؤال من این است که فَإِنَّهُ ۚ يَسْأَلُكَ مِنْ ۚ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ ۚ رَصَدًا ۚ ا * لَيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا ۚ رَسَلَتْ رَيْبَهُمْ آیا رصد اطلاق ندارد؟ علاوه آن که نکته‌ی دوم این است که قَدْ أَبْلَغُوا ۚ رَسَلَتْ رَيْبَهُمْ آیا فقط منحصر به وحی است یا آنچه که مربوط به خدا می‌شود، چه وحی باشد و چه غیر وحی؟

که حالا این احتمال بعیدی است؛ و به نظر، ظهور در وحی هم دارد. به نظر ما، لَيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا ۚ رَسَلَتْ رَيْبَهُمْ اطلاق دارد و لَيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا ۚ رَسَلَتْ رَيْبَهُمْ هم يك غایت بارزش است و یکی از غایت‌های بارز را خداوند در اینجا بیان کرده است.

چند آیه دیگر نیز هست که به عهده آقایان می‌گذاریم؛ و عبارت است از: آیه‌ی 90 سوره‌ی انعام آیه 64 و 65 و 69 سوره نساء، مخصوصاً آیه‌ی 64 که می‌فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ)؛ مرحوم علامه می‌فرماید: چون رسول را مطاع قرار داده و مطاع بودنش غایت ارسال است، از آن استفاده می‌شود که کلّ ما يطاع فيه الرسول و هو قوله أو فعله همه‌اش صحیح است و هیچ خطا و گناهی درونش وجود ندارد؛ ولی باز در مورد همین آیه هم می‌گویند: مطاع بودن در باب وحی است، در باب تشریع است، در امور عادی و امور دیگر نیست. اینها را خودتان ببینید. فردا ان شاء الله آیه‌ای که در مورد قضیه‌ی حضرت آدم است را بیان می‌کنیم.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.